

عوامل مؤثر بر دامنه اختیار، مطالعه موردی بر دومین داستان مثنوی

رامینه سلیمانزاده آیدیشه*

زهرا مصطفوی**

چکیده

در باب مسئله جبر و اختیار و همچنین تقریر دیدگاه مولوی در این مسئله مطالعات فراوانی صورت گرفته است. از مسائلی که مورد تحلیل این مطالعات قرار نگرفته، متغیرهای مؤثر بر دامنه اختیار نزد مولوی است. نویسنده در این مقاله می‌کوشد تا بر مبنای عوامل مؤثر بر دامنه اختیار، تصویر روشنی از این عوامل ارائه دهد. محور استنادات نگارنده، حکایت آن پادشاه جهود که نصرانیان را می‌کشت از دفتر نخست مثنوی است. هدف مقاله جلب توجه نمودن خوانندگان به مسئله دامنه اختیار، عوامل مؤثر بر دامنه اختیار، نحوه تأثیر این عوامل بر دامنه اختیار و اشاره به رهنمودهای مولوی برای رهایی از دام عوامل محدودکننده دامنه اختیار است. از این رهگذر نشانه‌های فردی که اختیار خود را به نهایت گستردگی رسانده است، به خوانندگان یادآوری می‌شود.

واژگان کلیدی

اختیار، دامنه اختیار، عوامل محدودکننده، عوامل وسعت‌دهنده، عوامل درونی، عوامل بیرونی.

طرح مسئله

بحث از جبر و اختیار، مسئله‌ای کهن در اندیشه بشری است و میراث گران‌بهایی از مطالعات فلسفی، کلامی، عرفانی، روان‌شناختی و جامعه‌شناختی را به‌میان آورده است. این بحث در تمدن اسلامی، سرآغاز چالش‌ها و

raminesoleimanzade@yahoo.com

salari_Zahra@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۷/۱۷

*. کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه تهران.

** استادیار دانشگاه تهران.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۲/۵

نزاع‌های فراوان شده و به گروه‌بندی‌های مذهبی انجامیده است؛ جبرگرایان، اهل تفویض و معتقدان به امری بین دو امر؛ سه گروه‌بندی عمده کلامی در این مقامند. مولوی به دلیل اقبال به اندیشه‌ها، از میراث علمی غنی در این مقام برخوردار است و رهاوردها و رهیافت‌های فیلسوفان، متکلمان، عرفا و مفسران را پیش‌روی دارد. اینکه فرایند و شیوه مواجهه مولوی با رهاوردها و رهیافت‌های پیشینیان چگونه است و حاصل این فرایند به‌منزله دیدگاه مولوی در مسئله جبر و اختیار چیست، دو مسئله مهم هستند؛ اما در این تحقیق مورد بحث قرار نمی‌گیرند.

امروزه مطالعات فراوانی در تقریر دیدگاه مولوی در مسئله جبر و اختیار منتشر شده است. در مطالعه‌ای با عنوان «حدود آزادی انسان از دیدگاه مولوی» (جبر و اختیار) به تاریخچه جبر و اختیار، اشکالات جبریون و ابیاتی از مثنوی که دال بر مختاربودن انسان هستند؛ اشاره شده است. (رحیم‌نژاد، ۱۳۶۴: ۷۰ - ۵۸) در نوشته‌ای دیگر تحت عنوان «دو رساله در فلسفه اسلامی، تجددامثال و حرکت جوهری»، جبر و اختیار از دیدگاه مولوی، در رساله دوم به دلایل مولوی، در اثبات اختیار انسان و ابطال عقیده جبریون پرداخته شده است. (همایی، ۲۵۳۶: ۸۵ - ۶۳) در نگاهی به جبر و اختیار از منظر مولوی (امیر ضیائی، بی‌تا: ۱۱۶ - ۱۱۱) و همچنین در مطالعه‌ای با عنوان «مولانا و گیرودار جبر و اختیار» (فروهر، ۱۳۸۶: ۵۱۱ - ۵۰۳) و نیز در «مولوی و حل معمای جبر و اختیار در مکتب عشق» (نیکوبخت، ۱۳۸۸: ۱۷۷ - ۱۶۴)؛ به تقریر دیدگاه مولوی در مسئله جبر و اختیار و ابعاد این مسئله از منظر مولوی پرداخته شده است. از مسائل مهمی که در این مطالعات مورد تحلیل قرار نگرفته است، متغیرهای مؤثر بر دامنه اختیار نزد مولوی است. رهیافت فلسفی و کلامی از جبر و اختیار، به طریق همه یا هیچ، سخن می‌گوید؛ اما مولوی تقریری از اختیار با دو سور کلی و سور وجودی ارائه می‌دهد. یعنی گزاره: «هر انسانی دارای فعل اختیاری است.»

$$(x) (\exists y) H_x \rightarrow B_{xy} \& W_y$$

در این تعبیر H انسان، B انجام دادن، W اختیاری بودن و Y دامنه افعال است. چنین تقریری از اختیار، مسئله قبض و بسط دامنه اختیار را به‌میان می‌آورد؛ آیا همه انسان‌ها به‌نحو بالفعل از دامنه یکسان اختیار برخوردارند؟ پاسخ مولوی منفی است. آیا در هر انسانی در فرایند رشد فردی، دامنه اختیار یکسان و ثابت می‌ماند؟ پاسخ مولوی به این پرسش نیز منفی است. برحسب این پیش‌فرض‌ها، مسئله این تحقیق را می‌توان به این صورت تقریر کرد: چه عواملی بر فراخ‌دامنی و تنک‌دامنی اختیار آدمی مؤثرند؟ همچنین در این مجال به راهکارهایی که مولوی برای رهایی انسان از عوامل محدودکننده دامنه اختیار پیشنهاد می‌کند؛ اشاره خواهیم کرد.

خلاصه داستان پادشاه جهود که نصرانیان را کشت

در بین یهودیان، پادشاهی ظالم که نسبت به عیسویان سخت‌کینه‌توز بود حکومت می‌کرد. وی که برآن بود دین و آئین عیسویان را براندازد، وزیری کاردان و زیرک داشت. وزیر می‌دانست که با اعمال زور و خشونت

نمی‌توان ایمان و عقیده مردم را از میان برداشت؛ بلکه اعمال خشونت و تمسک به زور، نتیجه عکس می‌دهد و عقیده و ایمان مردم استوارتر می‌گردد. لذا نیرنگی ساخت و شاه را متقاعد نمود که چنین وانمود کند که وزیر به آئین عیسویان درآمدہ است؛ پس دست و گوش و بینی او را باید برید و از دربار بیرون راند. وقتی نقشه به این صورت عملی شد، عیسویان به وزیر پناه دادند و بر او اعتماد کردند. به‌مرور زمان، وزیر در بین عیسویان نفوذ پیدا کرد و به‌عنوان معلم و مرشد در میان آنان شناخته شد، درحالی‌که به‌صورت پنهانی فتنه برمی‌انگیخت. سرانجام برای هریک از سران دوازده‌گانه مسیحیت طوماری جداگانه، حاوی مضامین متناقض با یکدیگر ترتیب داد و خود به غاری رفت و خلوت گزید و با وجود اصرار زیاد عیسویان از خلوت خود بیرون نیامد. وی هریک از سران گروه‌های دوازده‌گانه را به نزد خود فراخواند و به هرکدام از آنان به‌صورت پنهانی حکم جانشینی خود را داد و به هریک گفت که فقط تو جانشین من هستی و اگر کس دیگری مدعی این مقام شود، باید او را نابود کنی. وی بعد از اجرای این طرح اختلاف‌برانگیز، در خلوت خود را کشت. بعد از مرگ وزیر، رؤسای گروه‌های دوازده‌گانه مسیحی، بر سر جانشینی وی به جان یکدیگر افتادند و کشتار آغاز شد و عده زیادی از مسیحیان کشته شدند و آن پادشاه ظالم به هدف خود رسید. (زمانی، ۱۳۸۸: ۱ / ۱۴۳)

مولوی در ضمن این داستان، تغییراتی را که در نتیجه فتنه‌گری وزیر، در دامنه اختیار عیسویان رخ می‌دهد را به نمایش می‌گذارد که قابل‌تعمیم به تمام افراد جامعه است. ما نیز در پژوهش حاضر درصدد هستیم به بررسی عوامل مؤثر بر دامنه اختیار براساس این داستان بپردازیم.

چیستی اختیار

برای واژه اختیار تعاریف فراوانی ارائه شده است؛ بحث از چیستی اختیار مسئله تحقیق حاضر نیست، بلکه پیش‌فرض مهم و از مبادی تصویریه آن است. بنابراین، بدون گزارش آرا و چالش‌های دیرین در این باب (از جمله ر.ک: ابن‌سینا، ۱۴۱۱: ۵۱؛ ارسطو، ۱۳۶۸: ۱ / ۶۴؛ قدردان فراملکی، ۱۳۸۴: ۶۵؛ جعفری، ۱۳۴۷: ۹۰) به بیان تعریف اختیار و تصویری که تحقیق حاضر مبتنی بر آن است، بسنده می‌کنیم.

اختیار غیر از اراده است؛ امر ارادی آن است که امکان یا توان انتخاب آن را داشته باشیم و بر دو قسم است: اختیاری و غیراختیاری. اگر امر ارادی با رضایت خود فرد صورت بگیرد، اختیاری است؛ اما اگر امر ارادی، با عدم رضایت خود فرد صورت پذیرد، غیر اختیاری است. به عبارت دیگر، اختیار عبارت است از حضور من، به صورت نظارت یا تسلط بر انجام فعل، به نحوی که رضایت من، نشانگر این حضور است. بنابراین، در هر کاری که فرد بتواند نظارت و تسلطی داشته باشد؛ آن کار بدون شک، اختیاری خواهد بود. مراد از رضایت در اینجا، رضایت درجه دوم است.

رضایت و خشنودی گاه از نوع درجه دوم و پسینی است که در این حالت، فعل با اراده فرد از او صادر می‌شود. این فعل ارادی، یا اختیاری است یا اضطراری. به دو مثال زیر توجه کنید:

۱. ماه مبارک رمضان است و اذان مغرب گفته شده است. در این هنگام فرد روزه‌دار، میل به خوردن و نوشیدن دارد و از اینکه می‌خواهد غذا بخورد یا نوشیدنی بنوشد خرسند و راضی است. لذا عزم و درپی آن اراده می‌کند و غذا می‌خورد یا نوشیدنی می‌نوشد. در این مثال عمل خوردن و نوشیدن با رضایت خود فرد صورت می‌گیرد و او از رضایت خود راضی است. این چنین فاعلی را فاعل مختار می‌نامیم.

۲. ماه مبارک رمضان است و قبل از اذان مغرب، فرد روزه‌دار از سوی یک فرد جنایتکار، تهدید جانی می‌شود. در این مورد فرد شرایط را می‌سنجد و رضایت به خوردن و نوشیدن می‌دهد. لذا عزم و درپی آن اراده می‌کند و غذا می‌خورد و نوشیدنی می‌نوشد. در این مثال فرد با رضایت می‌خورد و می‌نوشد، ولی راضی به این رضایتش نیست. چنین فاعلی را نمی‌توان مختار نامید، بلکه او فاعل مضطر است.

گاه رضایت و خشنودی از نوع درجه اول و پیشینی است که پرداختن به آن از حوصله بحث حاضر خارج است.

دامنه اختیار و عوامل مؤثر بر آن

اختیار آدمی را نه می‌توان نادیده گرفت و نه می‌توان آن را نامشروط و مطلق انگاشت. آدمی بخواهد یا نخواهد برخی اصول و قوانین طبیعت، اختیار او را محدود می‌سازد. هیچ انسانی نمی‌تواند از جریان زمان و تحولات عارض به جهان واقعی و موجودیت خود جلوگیری کند؛ لذا اختیار انسان محدود و دارای دامنه است و دامنه آن در افراد مختلف، گوناگون است. زیرا در عین حال که انسان در مجرای قوانین غیر اختیاری قرار گرفته، در همان حال از نعمت خدادادی سازندگی نیز برخوردار است؛ لذا در هر فردی به میزان توانایی او در مبارزه با موانع و مرتفع ساختن آنها و تأمین مقتضیات، دامنه و محدوده اختیار نیز متفاوت خواهد بود. گوناگونی دامنه اختیار، وابسته به عوامل مختلفی است. در واقع این عوامل، میزان تسلط و نظارت فرد بر اعمال و کارهایش را افزایش و یا کاهش می‌دهند. در هر فردی که میزان نظارت و تسلط شدیدتر و قوی‌تر باشد، دامنه اختیار او نیز گسترده‌تر است. چنان‌که اگر در فردی این پدیده ضعیف و سست باشد، دامنه اختیار او نیز محدودتر خواهد بود. برای مشاهده انواع عوامل مؤثر بر دامنه اختیار، گونه‌های تاثیر هر کدام از آنها بر دامنه اختیار و نمونه‌هایی از آن عوامل، به جدول زیر توجه کنید.

جدول شماره (۱)

عوامل مؤثر بر دامنه اختیار	گونه‌های تأثیر آن عوامل بر دامنه اختیار	نمونه‌هایی از عوامل مؤثر بر دامنه اختیار
عوامل بیرونی	وسعت‌دهنده	عدالت
	محدودکننده	ظلم و ستم، تهدید و ارباب و ...
عوامل درونی	وسعت‌دهنده	صبر، نیک‌خویی، رضا
	محدودکننده	خودبینی، تکبر، حرص و ...

حال به ترتیب، هریک از این موارد را بررسی کرده و با شواهدی که از مثنوی (حکایت آن پادشاه جهود که نصرانیان را می کشت) می آوریم؛ به تحلیل آنها می پردازیم.

الف) عوامل بیرونی

یک. وسعت دهنده

۱. رعایت عدالت

خاک امین و هرچه در وی کاشتی بی خیانت جنس آن برداشتی
این امانت زآن عنایت یافته ست کافتاب عدل بر وی تافته ست^۱
(مولوی، ۱۳۷۰: ۱ / ۵۱۶ - ۵۱۵)

یکی از شریف ترین و برترین فضیلت ها رعایت عدالت است. زیرا افعال انسان در عدالت به میانه روی و اعتدال انجام می شود (قنبری آلانق، ۱۳۸۸: ۴) و هواهای نفسانی آدمی که یک سره به دنبال مطلوبیت شخصی خویش اند؛ به نظم و ترتیبی مدنی درمی آیند که حیات انسان ها و تعالی آنها در جامعه بشری را امکان پذیر می کند. تعالی و تلطیف اخلاقی انسان، بدون عدالت عملاً ناممکن بوده، بلکه از حیث نظری و علمی نیز قابل تصور نمی باشد. بنابراین، هدف نهایی عدالت چیزی جز رعایت حقوق افراد نیست.

۲. توجه به تفاوت های افراد با یکدیگر

در یکی گفته که صد یک چون بود این کی اندیشد مگر مجنون بود
چون یکی باشد بگو زهر و شکر مختلف در معنی و هم در صور
(۱ / ۵۰۱ و ۵۰۳)

توجه به این نکته که افراد اطراف ما از سنخ های روانی، منشی و شخصیتی گوناگونی هستند؛ باعث می شود تا برخورد خویش با آنها را به خوبی مدیریت نموده و عادلانه رفتار کنیم؛ و آزادی ایشان و خود را در انتخاب عمل محدود نسازیم.

۳. ترک دنیا و صرف نظر کردن از خواسته های نفس اماره

ترک دنیا هرکه کرد از زهد خویش بیش آید پیش او دنیا و بیش
(۱ / ۴۸۴)
روی در دیوار کن تنها نشین وز وجود خویش هم خلوت گزین
(۱ / ۶۵۳)

۱. اعدادی که بعد از ابیات داخل پرانتز آورده می شود، اشاره به شماره دفتر مثنوی و شماره ابیات آن دارد.

گرایش و میل به لذت‌های دنیا، کششی طبیعی و غریزی است که از بستر آن، انسان به تأمین نیازهای ضروری خود می‌پردازد. اما اصالت دادن به لذات و خواستنی‌های دنیا و دلبستگی بدان، و در نتیجه غفلت از مقصد نهایی و ابدی، امری نکوهیده است. (مصباح، ۱۳۸۷: ۹) لذا شایسته است انسان از طریق ریاضتی که با محاسبه نفس همراه است؛ از دام آن رها شود و دیو نفس را به زنجیر عقل و ایمان بکشد و مآلاً به تهذیب درون و صفای باطن برسد. (زمانی، ۱۳۸۴: ۱۷۴) و در پلکان وجودی انسانیت بالاتر رود و به مراتب این صعود، از اختیار بالاتری برخوردار گردد.

۴. پیروی از نایب حق و هم‌نشینی با انسان‌های وارسته

دیدن ایشان شما را کیمیاست { ... }	تیسغ در زرادخانه اولیاست
صحبت مردانت از مردان کند	نار خندان باغ را خندان کند
چون به صاحب‌دل رسی گوهر شوی	گر تو سنگ صخره و مرمر بوی
دل مده الا به مهر دلخوشان { ... }	مهر پاکان در میان جان نشان
رو بچو اقبال را از مقبلی	هین غذای دل بده از همدلی
(۷۳۶ - ۷۲۶)	
هم عطایابی هم باشی فتا	هم‌نشین اهل معنی باش تا
(۷۲۱ / ۱)	

هر کودکی احتیاج به مربی و معلم دارد، و ضروری است که هر فرد ناقص و ضعیفی به انسان کامل رجوع کند؛ و نیز انسان جاهل باید به فرد عالم رجوع نماید، و این قانونی است که عقل در جهت تکامل انسان بدان حکم می‌کند. به پیروی از همین قانون عقلی، هر سالکی نیز به مرشد و راهنما احتیاج دارد، اما فرد سالک باید آگاه باشد که در واقع طاعت‌ها، عبادت‌ها و ریاضت‌ها همه قشر و پوست است و آنچه مغز و اصل است و انسان را در پیمودن افق‌های تعالی یاری می‌دهد، اطاعت و پیروی از راهبری است که از هوی و هوس و خودپرستی و خودبینی گذشته و به کمال رسیده باشد؛ لذا باید نهایت هوشیاری و دقت را در انتخاب مرشد و راهنما بکند.

۵. بخشش

در یکی گفته که بگذر ز آن خود کان قبول طبع تو ردست و بد
(۴۸۷ / ۱)

کسانی که از دارایی خویش می‌بخشند و معنی درد را در بخشش‌های خود نمی‌شناسند و حتی در جستجوی شادی نیز نیستند و تمایلی ندارند نیکی‌های خود را به‌یاد بیاورند تا به ثواب برسند (جبران، ۱۳۸۴: ۲۴)؛ اینان از دام اوصاف پلید و محدودکننده‌ای از قبیل تکبر و کسب نام و شهرت رسته‌اند و دامنه اختیارشان را وسعت داده‌اند.

دو. محدودکننده

۱. ظلم و ستم

بود شاهی در جهودان ظلم‌ساز دشمن عیسی و نصرانی گداز
(۳۲۴ / ۱)

تحریف بینش فرد در روابط انسانی و حرص به دنیا و شهوترانی باعث انحراف در منش و کردار انسان شده و موجبات ظلم به دیگران را فراهم می‌آورد (صدرا، ۱۳۸۸: ۱۸۵) و در نتیجه غلبه شهوت و دوستی دنیا، دل فرد ظالم تاریک گشته؛ شفقتی در او نمی‌ماند، پس به سایر انسان‌ها ظلم کرده و برای ایشان دام گسترده و محدودیت ایجاد می‌کند.

۲. رشوه‌خواری

چون دهد قاضی به دل رشوت قرار کی شناسد ظالم از مظلوم زار
(۳۳۵ / ۱)

رشوه از جمله مفاسد اخلاقی و بلایای بزرگ اجتماعی است که منشأ سودجویی، ظلم و بی‌عدالتی، پایمال شدن حقوق دیگران و سبب گسترش بی‌اعتمادی در جامعه می‌گردد (ایزدی‌فرد، ۱۳۸۳: ۱۱) که همه این امور در دام اختیار افراد است.

۳. تظاهر

او بظاهر واعظ احکام بود لیک در باطن سفیر و دام بود
(۳۶۶ / ۱)
او ز یک‌رنگی عیسی بو نداشت وز مزاج خم عیسی خو نداشت
(۵۰۶ / ۱)

شناخت ماهیت نیرنگ و شیوه‌های رنگارنگ و اغواگرانه نیرنگ‌بازان و نیرنگ‌سازان، یکی از دغدغه‌های انسان‌اندیشی و انسان‌گرایی مولاناست. مردان نیرنگ‌پیشه و متظاهر، ماهیت درونی و واقعی خویش را آشکار نمی‌کنند و غیر از آن هستند که می‌نمایانند. اینان همواره دنبال فرصتی هستند تا برای دیگران مانع و محدودیت ایجاد کنند و آنان را برده و بنده خود سازند. پس نباید فریفته چرب‌زبانی این متملقان شد و دعوت آنها را دلیل بر ارادتشان شمرد؛ تا بدین ترتیب روح همبستگی و همدلی در جامعه حفظ گردد.

۴. تقلید

دل بدو دادند ترسایان تمام خود چه باشد قوت تقلید عام
(۳۷۲ / ۱)

مرد باش و سخره مردان مشو رو سر خود گیر و سرگردان مشو
(۴۹۹ / ۱)

تقلید در فروع که از همان اصل رجوع نادان به دانا ناشی می‌شود و به ملاک دانش تخصصی به‌وجود آمده است و در تمام قلمروهای علمی و صنعتی و اخلاقی رواج دارد؛ ناپسند نیست. بلکه تقلید و پیروی جاهلانه از جاهلان دیگر، مذموم است و تنها شک و ظن می‌افزاید و میزان نظارت فرد بر اعمال و گفتارش را کاهش می‌دهد. مقلدان به زبان چیزی می‌گویند اما باطن‌شان مضطرب و لرزان است و با گفتارشان موافقت ندارد. آنچه فرد مقلد را از عالم محقق متمایز می‌کند وجود طلب در دومی و عدم طلب در اولی است.

۵. ظاهربین بودن

ای بسا اصحاب کهف اندر جهان پهلوی تو پیش هست این زمان
غار با او یار با تو در سرود مهر بر چشمت و بر گوشت چه سود
گفت لیلی را خلیفه کان توی کز تو مجنون شد پریشان و غوی
از دگر خوبان تو افزون نیستی گفت خامش چون تو مجنون نیستی
(۴۱۱ / ۱ - ۴۰۸)

راه حس و ماندن در ظواهر، مانع از رسیدن به حق و حاق امور، و نظارت دقیق بر همه جوانب فعل می‌گردد؛ در نتیجه فرد ظاهربین، تصمیمات نادرست گرفته و به‌سوی امری حرکت می‌کند که نه به آن نیاز دارد و نه آن امر برایش فایده‌ای دربردارد؛ به‌همین دلیل مولوی مسئله ظاهر و معنا را مطرح کرده و از آدمیان می‌خواهد وارد طریقت شوند تا بتوانند از ظاهر امور به‌معنای آنها پی ببرند، در غیر این صورت در دنیای پدیدارها و ظواهر باقی خواهند ماند و هرگز راه تعالی را نخواهند پیمود.

۶. دل‌بستگی به امور پست دنیوی

خویشتن را مسخ کردی زین سفول ز آن وجودی که بد آن رشک عقول { ... }
اسب همت سوی اختر تاختی آدم مسجود را نشناختی
آخر آدم‌زاده‌ای ای ناخلف چند پنداری تو پستی را شرف
(۵۴۴-۵۴۷ / ۱)

هر که بیدارست او در خوابتر هست بیداریش از خوابش بتر
(۴۱۲ / ۱)

دلبستگی به امور فانی و پست دنیوی و نفسانی موجب می‌شود که انسان تمام همت و تلاش خود را صرف متاع ناچیز دنیوی کند و به جای پرداختن به هدف و مقصد اصلی، متاع دنیا را که تنها وسیله‌ای برای رسیدن به رضوان و قرب الهی است، مقصد و تامین‌کننده نیازهای برین و کمال خویش بپندارد، و همه ارزش‌های اخلاقی و انسانی را قربانی منافع شخصی خود کند. در نتیجه از رسیدن به مقصد اصلی و سعادت حقیقی خویش باز ماند.

۷. مکلف کردن دیگران به امور طاقت فرسا

چارپا را قدر همت بار نه	و آن امیران دگر اتباع تو
دانه هر مرغ اندازه ویست	هر امیری که او کشد گردن بگیر
گفت هریک را بدین عیسوی	بر ضعیفان قدر همت کار نه
طعمه هر مرغ انجیری کیست	کرد عیسی جمله را اشباع تو
	(۱ / ۵۸۹ - ۵۸۶)
نایب حق و خلیفه من توی	یا بکش یا خود همی دارش اسیر
	(۱ / ۶۵۹)

یک فرد در برخورد با افراد پیرامونش، می‌تواند فقط با هدف ایجاد تعادل و هماهنگی و در جهت منافع عمومی و همگانی متوسل به زور شود و به امر دشوار تکلیف نماید؛ و نه به دلایل شخصی یا فرقه‌ای که موجب تجاوز به حقوق خدا و ایجاد محدودیت برای مخلوقات او می‌شود؛ و در برخورد با خود نیز، فقط برای باطل کردن تخطی از طبیعت انسانی، الهی خود و آشوب و هرج و مرج ناشی از فقدان تعادل، می‌تواند به زور متوسل شود. البته این کار مصداق خشونت تلقی نمی‌شود، بلکه به کار گرفتن اراده و تلاش انسان در جهت تطابق با اراده خدا و تسلیم کردن اراده و اختیار انسانی به اراده و اختیار خداوند است؛ تا در سایه آن انسان در آرامش زندگی کند.

۸. دیگران را به امور متضاد امر کردن

هریکی را او یکی طومار داد	هریکی ضد دگر بود المراد
جملگی طومارها بود مختلف	همچو شکل حرف‌ها یا تا الف
	(۱ / ۶۶۸ - ۶۶۷)
ظاهرش می‌گفت در ره چست شو	وز اثر می‌گفت جان‌را سست شو
ظاهر نقره گر اسپیدست و نو	دست و جامه می‌سیه گردد از او
آتش ار چه سرخ رویست از شرر	تو ز فعل او سیه کاری نگر
	(۱ / ۴۵۴ - ۴۵۲)

افرادی که به نوعی بر دیگران نفوذ دارند باید چنان پیامبر، مردم را ارشاد و هدایت کنند و نه اینکه بین مردم دوسری و امتیاز ایجادکنند. آنان مجاز نیستند موجودات عاقل را مبدل به درندگان وحشی یا عروسک‌های خیمه شب بازی کنند، بلکه باید افراد را توانا سازند تا نفس و جسم خویش را در منتهای آرامش به کمال لایق خود رسانند و خرد خویش را بی‌آنکه در غل و زنجیر باشد، به کارگیرند. اگر دستورات و اوامر افراد ذی‌نفوذ مخالف با یکدیگر بوده و در راستای هم نباشند؛ بجای اینکه ناظر به صلح و پاسداری از جان و تن افراد باشند؛ آنان را سردرگم کرده و گرفتار تناقض می‌نمایند و اختیار و آزادی‌شان را محدود می‌کنند.

ب) عوامل درونی

یک. وسعت‌دهنده

۱. معرفت بالله

خفته از احوال دنیا روز و شب	چون قلم در پنجه تقلید رب (۳۹۵ / ۱)
رفته در صحرای بی‌چون جانشان	روحشان آسوده و ابدانشان (۳۹۸ / ۱)
چون به حق بیدار نبود جان ما	هست بیداری چو در بندان ما (۴۱۳ / ۱)
پس بدان این اصل را ای اصل جو	هرکرا درد است او بردست بو
هرکه او بیدارتر پر دردتر	هرکه او آگاه‌تر رخ زردتر (۶۳۶ - ۶۳۷ / ۱)
این ثنا گفتن ز من ترک ثناست	کین دلیل هستی و هستی خطاست
پیش هست او ببايد نیست بود	چیست هستی پیش او کور و کبود (۵۲۳ - ۵۲۴ / ۱)

معرفت به خدا و دوستی با او، موجب اجتناب فرد از نواهی الهی و پیروی از اوامر او می‌شود. عارفان به خداوند، هوای حق را بر هوای خویش ترجیح می‌دهند و اگر چیزی از فواید و مظاهر دنیا از دستشان برود، ناراحت نمی‌شوند؛ مگر چیزی که موجب تقرب آنان به خدا باشد، و اگر چیزی از خوشی‌های دنیا به آنها اقبال و توجه کند، شادمان نمی‌شوند، مگر اینکه چیزی باشد که موجب تقرب به خدا شود؛ که در این مورد شادمانی سزاوار است. در نظر مولانا نهایت اختیار در ترک اختیار و نهایت هستی در نیستی است، و انسان زمانی به این مقام می‌رسد که عارف به حق و فانی در او شود که از آن پس، از غیرت حق مستور و پوشیده می‌شود. (همایی، ۱۳۶۹: ۹۳ - ۹۰)

۲. صبر

که ز کشتن شمع جان افزون شود لیلیات از صبر تو مجنون شود
(۴۸۳ / ۱)

آدمی در زندگی خود همواره با ناکامی‌ها، شکست‌ها، از دست دادن‌ها، موفقیت‌ها و کامیابی‌هایی روبه‌روست. هم در به‌دست آوردن‌ها و هم در از دست دادن‌ها، انسان تعادل خود را از دست می‌دهد (ایزدی طامه، ۱۳۸۸: ۱۰۱)؛ صبر فعالیت عقلانی است که توجه فرد را به هدفی که دنبال می‌کند جلب کرده و در حفظ تعادل و کنترل میزان نظارت بر عمل، افزایش ظرفیت‌های وجودی و پیمودن مسیرهای تکامل به انسان کمک می‌کند.

۳. پشیمانی از انجام فعل بد و توبه و بازگشت

چون زنی از کار بد شد روی زرد مسخ کرد او را خدا و زهره کرد
(۵۴۱ / ۱)

ندامت از انجام فعل بد و تضرع به درگاه خداوند، که حاکی از خاکساری و تدبیر خویش است؛ ناشی از معرفت و آگاهی به عجز خویش و شهود جباریت حق تعالی است. این امر می‌تواند انسان را برای پیمودن طریق وصل مهیا سازد و بدین ترتیب او را از بند همه اضطراب‌ها و تشویش‌ها و موانع دیگر آزاد سازد.

۴. آینده‌نگری و عاقبت‌بینی

طفل را گر نان دهی مر جای شیر	طفل مسکین را از آن نان مرده گیر
چونکه دندان‌ها برآرد بعد از آن	هم بخود طالب شود آن طفل نان
مرغ پر نارسته چون پران شود	لقمه هر گربه دران شود
چون برآرد پر بپرد او بخود	بی‌تکلف بی‌صفیر نیک و بد

(۵۸۸ - ۵۹۱ / ۱)

آینده‌نگری و عاقبت‌اندیشی از آثار تعقل است که مشخصه و وجه امتیاز انسان از دیگر حیوانات است. عقل و فهم را باید به کار گرفت، هرچند این کار رنج‌آور است و تعب و سختی به دنبال دارد. اما انسان مجاز نیست که برای اجتناب از رنج و تعب، به سطح یک حیوان فاقد شعور تنزل کند. البته تعقل را نباید با توهم اشتباه گرفت. عقل راه غلط نمی‌پیماید و یکی از عوامل اصلی وسیع شدن دامنه اختیار است، بلکه این توهم است که انسان را گرفتار خطا، و دچار شک و ظن می‌کند.

۵. صفای باطن

صورت رفعت بود افلاک را معنی و رفعت روان پاک را
صورت رفعت برای جسم‌هاست جسم‌ها در پیش معنی اسم‌هاست
(۱ / ۵۹۸ - ۵۹۷)

صفای باطن و داشتن روان پاک، رهایی‌بخش آدمی از حجاب‌های ساتر نفسانی است و سبب مشاهده بی‌رداع امور، و حضور فعالانه و مفید من حقیقی شخص در انجام فعل می‌شود.

۶. پندپذیری و عبرت گرفتن

گفت حجت‌های خود کوتاه کنید پند را در جان و در دل ره کنید
(۱ / ۵۹۹)

عبرت و پندپذیری به معنای درک ظاهری موضوع، تأمل و اندیشه در آن، سنجش و مقایسه و درنهایت دستیابی به نتیجه معقول و منطقی است (قائمی‌مقدم، ۱۳۸۴: ۱۳) که با متنبه ساختن متربی، در جهت تغییر در رفتار آدمی عمل می‌کند و یک امر تربیتی است. عبرت، آئینه تمام‌نمایی از زندگی انسان است که به صورتی عینی و ملموس، او را به پیروی از حقیقت و واقعیت فرامی‌خواند؛ و صادقانه و بی‌پرده از عوامل مؤثر در سرنوشت او سخن می‌گوید و از غوطه‌ور شدن انسان در دریای وهم و خیال و باختن ارزان سرمایه زندگی؛ او را باز می‌دارد.

۷. توجه به معنا

نور هر دو چشم نتوان فرق کرد چونکه در نورش نظر انداخت مرد
ده چراغ ار حاضر آید در مکان هر یکی باشد به صورت غیر آن
فرق نتوان کرد نور هر یکی چون بنورش روی آری بی‌شکی
گر تو صد سیب و صد ابی شمری صد نماند یک شود چون بفشری
(۱ / ۶۹۰ - ۶۸۷)

رو بمعنی کوش ای صورت پرست ز آنکه معنی بر تن صورت پر است
(۱ / ۷۲۰)

اتحاد یار با یاران خوش است پای معنی گیر صورت سرکش است
(۱ / ۶۹۲)

توجه به معنا و باطن امور باعث می‌شود که انسان، ارزش را از ضد ارزش بازشناسد و کارهایی همچون صداقت، وفای به عهد، ایثار و عدالت را ارزشمند تلقی کند و بدان‌ها رغبت داشته باشد. همچنین رفتارهایی

چون ظلم، خیانت و دروغ را ضد ارزش به‌شمار آورد و از آنها دوری کند و بدین ترتیب از تعصبات کور و بنیان کن که دام اختیار انسان هستند، نجات یابد.

۸. امید به خدا بستن

کوی نومیدی مرو امیدهاست سوی تاریکی مرو خورشیدهاست
(۷۳۴ / ۱)

احساس اضطراب و نگرانی که دام اختیار انسان است با ناامیدی رابطه مستقیم دارد. امید، انتظار دستیابی به هدف است که انسان را از گرفتار شدن به رکود، سستی و خمودی بازمی‌دارد. فرد امیدوار همواره در آرزوی رسیدن به کمال است و در این راه حاضر به تحمل مشکلات و ناهمواری‌هاست تا به شناخت و معرفت دقیق‌تری از خود و محیط پیرامونش دست یابد. البته چنین نیست که انسان به هر جا امید بندد، از همان جا به هدف و مرادش می‌رسد.

دو. محدودکننده

۱. تعصب و دویینی

شاه واقف گشت از ایمان من وز تعصب کرد قصد جان من
(۳۴۹ / ۱)

شاه احوال کرد در راه خدا آن دو دمساز خدایی را جدا
(۳۲۶ / ۱)

شخص متعصب دو گونه می‌بیند. او با دیده خشم افراطی به عقیده دیگر و با علاقه بسیار به آئین و عقیده خود می‌نگرد. لذا فکرش از اعتدال خارج می‌شود و نمی‌تواند نظارت دقیق بر فعلش داشته باشد.

۲. خشم

خشم و شهوت مرد را احوال کند ز استقامت روح را مبدل کند
(۳۳۳ / ۱)

خشم، طبع انسان را از مجاری سالم آن منحرف می‌کند. زمانی که خشم و غضب، بر ارکان وجودی انسان استیلا پیدا کند، سر تا پای او را به بند می‌کشد و چراغ عقل را خاموش می‌کند؛ قدرت ادراک و تمیز و نظارت بر فعل را از انسان می‌گیرد. در این هنگام چه‌بسا فرد خشمگین، اقدام به انجام عملی کند که در حالت عادی حتی تصورش را نمی‌کرد و حاضر به انجامش نبود.

۳. غرض

چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل بسوی دیده شد
(۳۳۴ / ۱)

بهر این معنی صحابه از رسول ملتمس بودند مکر نفس غول
کو چه آمیزد ز اغراض نهان در عبادت‌ها و در اخلاص جان
(۳۶۷ - ۳۶۸ / ۱)

اثر غرض در وجود آدمی، تغییر نگرش است. بدین گونه که باعث می‌شود فرد اشیا و امور را آن گونه که می‌پندارد، ببیند؛ نه آن گونه که هستند. غرض، باطن آدمی را کور کرده و بینش او را ضایع می‌کند.

۴. کینه

شاه از حقد جهودانه چنان گشت احوال کالامان یا رب امان
صد هزاران مؤمن مظلوم کشت که پناهم دین موسی را و پشت
(۳۳۶ و ۳۳۷ / ۱)

کینه‌توزی و حس انتقام‌جویی اندیشه انسان و نتیجه آن را به‌سمتی نادرست می‌کشاند و عقل را وا می‌دارد که در جهت انتقام گرفتن از دیگران، و برای ضربه زدن به آنها حرکت کند. جان کلام اینکه اندیشه مثبت و سازنده با درون کین‌خواه هرگز قابل جمع نیستند.

۵. مکر

شه وزیری داشت رهزن عشوه ده کو بر آب از مکر بر بستی گره
(۳۳۸ / ۱)

چون وزیر آن مکر را بر شه شمرد از دلش اندیشه را کلی ببرد
(۳۶۱ / ۱)

چون وزیر از رهزنی مایه مساز خلق حق را بر میار از نماز
ناصرح دین گشته آن کافر وزیر کرده او از مکر در لوزینه سیر
(۴۴۷ - ۴۴۸ / ۱)

مکر، ایجاد علتی در عرض سایر علت‌ها، یا مسلط بر دیگر علت‌هاست. اگر این ایجاد علت، از دایره بایدها و نبایدهای اخلاقی خارج نشود و همراه با حقیقت‌گویی باشد؛ ممدوح است. اما چنان‌که با دروغ؛ خیانت، کلک و ... همراه باشد، مذموم است. مولانا این نوع از مکر را نکوهش می‌کند؛ زیرا که قصد شر در آن است، چون خدعه و

نیرنگ آدمیان و ایجاد مانع و محدودیت برای اختیار آنها. مولانا در همین داستان، به تکنیک‌هایی که فرد مکار در جهت محدود کردن اختیار دیگران به کار می‌گیرد، اشاره کرده است. پرداختن به آنها باعث اطاله کلام می‌شود.

۶. جهل

حیف می‌آید مرا کان دین پاک در میان جاهلان گردد هلاک
(۱ / ۳۵۶)

جاهل کسی است که عقل جزوی‌اش را به عقل کلی متصل نکرده است. چنین شخصی وجودش از علم تهی است؛ هرچند ممکن است تعلیم یافته و باتجربه باشد. شخص جاهل، چون در بند عقل جزوی است، بزرگترین دام را برای اختیارش گسترانده است. زیرا عقل جزوی امور پست و محدودکننده‌ای چون علم تقلیدی، کبر، مستی، تردید و شک، شهوت و ... را نتیجه می‌دهد.

۷. نفس اماره

ملتمس بودند مکر نفس غول (۱ / ۳۶۶)	بهر این معنی صحابه از رسول
کاین خلل در گندمست از مکر موش وز فنش انبار ما ویران شدست (۱ / ۳۷۹ - ۳۸۰)	می‌نیدیشیم آخر ما بهوش موش تا انبار ما حفره زدست
گندم اعمال چل ساله کجاست جمع می‌ناید درین انبار ما (۱ / ۳۸۳ و ۳۸۴)	گرنه موشی دزد در انبان ماست ریزه ریزه صدق هر روزه چرا
بر نه آرد همچو شوره ربیع و کشت جز خسارت پیش نارد بیع او (۱ / ۴۹۲ - ۴۹۱)	هرچه ذوق طبع باش چون گذشت جز پشیمانی نباشد ربیع او
می‌نهد انگشت بر استارگان تا که نفروزد چراغی از فلک (۱ / ۳۸۷ - ۳۸۶)	لیک در ظلمت یکی دزدی نهان می‌کشد استارگان را یک بیک

همه بدبختی‌های انسان از موش نفس است که در انبار وجودش لانه کرده است و دانه ایمان، اندیشه و عقل او را می‌دزدد. پیروی از خواسته‌های نفس، راهزن راه آدمی به سوی خداست. عقل آدمی قدرت شگرفی برای حرکت در عرصه کمالات دارد، اما اگر دل آدمی در اثر پیروی از خواسته‌های نفس اماره ویران شود؛ درحقیقت پر و بال عقل بریده می‌شود. دیگر کجا برود؟ چگونه به پرواز درآید؟

۸. خیال

وز زیان و سود وز خوف زوال	جان همه روز از لگدکوب خیال
نی بسوی آسمان راه سفر	نی صفا می ماندش نی لطف و فر
دارد امید و کند با او مقال	خفته آن باشد که او از هر خیال
(۴۱۶ / ۱ - ۴۱۴)	
کشته باشی نیمشب شمع وصال	از نظر چون بگذری وز خیال
(۴۸۱ / ۱)	
کآن خیال اندیش را شد ریش گاو	ای بسا گنج آکنان کنج کاو
(۵۳۹ / ۱)	

انسان همواره خیال جذب منافع و دفع مضار در سر دارد. در واقع خیالات محرک انسان، در برابر منافع و مضار می باشد. (قنبری، ۱۳۸۸: ۳۰) افراد در مقابل این محرک‌ها، یا واکنش هیجانی دارند و یا واکنش هوشمندانه. در صورتی که واکنش هیجانی داشته باشند، محرک‌های بیرونی مثل سود و زیان، ناکامی و کامیابی بر او تسلط می‌یابد و اختیارش را محدود می‌کند. اما اگر فرد در مقابل محرک‌های بیرونی، احساسات مثبت و منفی خود را کنترل کند و رفتارش از سر هوشمندی باشد؛ افسار اختیار خود را بدست می‌گیرد. خیال در اصطلاح مولوی نیز شامل ظنون و شکوک و اوهام و اندیشه‌های سست است که گاهی بر لوح ذهن انسان سایه می‌اندازد و در عرصه ضمیر رفت و آمد می‌کند؛ بدون آنکه دارای واقعیت نفس‌الامری باشد.

۹. حسد

در حسد ابلیس را باشد غلو	ور حسد گیرد ترا در ره گلو
با سعادت جنگ دارد از حسد	کو ز آدم ننگ دارد از حسد
ای خنک آنکش حسد همراه نیست	عقبه زین صعبت‌تر در راه نیست
(۴۳۴ / ۱ - ۴۳۲)	
تا بیاطل گوش و بینی باد داد	آن وزیرک از حسد بودش نژاد
زهر او در جان مسکینان رسد	بر امید آنکه از نیش حسد
خویشتن بی‌گوش و بی‌بینی کند	هر کسی کو از حسد بینی کند
(۴۴۲ / ۱ - ۴۴۰)	

از موانع اساسی دین‌داری و خودشناسی حسد است. حسد، احساس حقارت از رویت (پندار) کمال در دیگری و تمنای زوال خیر و خوشی از اوست. شخص حسود از اختیار خویش در راستای ضرر رساندن به غیر

استفاده می‌کند و نه در جهت دستیابی به کمالی که ندارد، اما می‌تواند کسب کند. حسد ترکیبی از چند رذیلت اخلاقی مانند کینه، خشم، تکبر، بدخواهی و ... است؛ به همین دلیل آن را دشوارترین گردنه سیر و سلوک و بهره‌گیری از اختیار در راستای تکامل و تعالی می‌دانند. (قنبری، ۱۳۸۸: ۳۰)

۱۰. طمع

هر فریقی مر امیری را تبع بنده گشته میر خود را از طمع
(۱ / ۴۶۴)

طمع انسان را به ذلت می‌کشاند و موجب می‌شود تا فرد از آنچه دارد، لذت نبرد؛ و همواره به جستجوی چیزی که دور از دسترس ایشان است، بیهوده تلاش کند و نیروی عقل و اختیار خود را در راه نادرست و برای تجاوز به حقوق دیگران به کار گیرد. فرد طماع تا زمانی به همنوع خود ابراز احترام و دوستی می‌کند که برایش منشأ جلب منفعت و دفع ضرر باشد. (رحمدل، ۱۳۸۴: ۶۳) این گونه است که فرد آزمند ذلت و خواری را می‌پذیرد و از شرافت، عزت و کرامت دور می‌شود.

۱۱. غفلت

همچو شه نادان و غافل بد وزیر پنجه میزد با قدیم ناگزیر
(۱ / ۵۲۶)

غفلت بر دو نوع است؛ ۱. غفلتی که خارج از اراده فرد و کیهان‌شناسانه است. ۲. غفلتی که ارادی و انسان‌شناسانه است و بر افراد عارض می‌شود. این نوع غفلت گاه پسندیده و گاه مذموم است. غفلت پسندیده، غافل شدن از غیر حق است و غفلت مذموم، شامل غفلت از حق تعالی و خود اصیل انسانی است که دام اختیار بشر است. (قنبری، ۱۳۸۸: ۳۲)

شبهه و پاسخ آن

ممکن است برای خواننده این سؤال ایجاد شود که آنچه در مقاله به عنوان عوامل مؤثر بر دامنه اختیار بیان شده، خود محصول اختیار انسان است و ما گرفتار «دور» شده‌ایم. مثلاً «ظلم» محصول اختیار آدمی و نشانه‌ای از مختار بودن اوست، چگونه ممکن است حاصل و ثمره اختیار انسان، دایره و دامنه آن را دستخوش تغییر و تحول قرار دهد؟

پاسخ این است که جهت‌ها در این مباحث متفاوت است، لذا اشکال دور وارد نیست. توضیح اینکه به فرض آنجا که مولانا ظلم را نشانه اختیار و محصول آن می‌داند، روی سخنش با شخص ظالم است؛ اما زمانی که

ظلم را به‌عنوان عاملی مؤثر بر دامنه اختیار مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد، توجه خود را به شخصی که مورد ظلم واقع، شده معطوف می‌کند. درواقع، ظلم شخص ظالم، نشان آن است که او از اختیار خود سوءاستفاده نموده و این حق را به خود داده است که هستی دیگری را مستند به خود بداند و با اعمال زور و خشونت، اختیار شخص مظلوم را محدود کرده و در دست خویش بگیرد و به او اجازه اندیشیدن به فعلش را ندهد.

راهکارهای مولانا برای رهایی از دام عوامل محدودکننده دامنه اختیار

۱. عنایات حق تعالی

گر عنایاتت بود با ما مقیم	کی بود بیمی از آن دزد لئیم
گر هزاران دام باشد هر قدم	چون تو با مایی نباشد هیچ غم
(۳۸۸ - ۳۸۹ / ۱)	
گر جهان پر برف گردد سر به سر	تاب خور بگدازدش با یک نظر
وزر او وزر چون او صد هزار	نیست گرداند خدا از یک شرار
عین آن تخییل را حکمت کند	عین آن زهر آب را شربت کند
آن گمان انگیز را سازد یقین	مهرها رویاند از اسباب کین
پرورد در آتش ابراهیم را	ایمنی روح سازد بیم را
از سبب سوزیش من سودایم	وز خیالاتش چو سوسفطایم
(۵۴۹ - ۵۵۴ / ۱)	
ور تو نگدازی عنایت‌های او	خود گدازد ای دلم مولای او
(۶۹۸ / ۱)	

عنایت همان کرم جامع الهی و انعام و احسانی است که از جانب پروردگار به بنده عطا می‌شود به‌عبارت دیگر آنچه اسباب رسیدن به کمال را برای بنده آماده می‌کند، همان عنایت الهی است. انسان باید به کسب معرفت بپردازد و با اسرار الهی آشنا شود؛ تا عنایت و جذبه الهی شامل حالش گردد و او را به وصال موهبی برساند.

۲. پیروی از ولی مرشد

سایه یزدان چو باشد دایه‌اش	وارهاند از خیال و سایه‌اش
سایه یزدان بود بنده خدا	مرده این عالم و زنده خدا
دامن او گیر زوتر بی‌گمان	تا رهی از آفت آخر زمان
(۴۲۵ - ۴۲۷ / ۱)	

مولانا می‌گوید برای اینکه عنایات خدا با ما باشد و خداوند همواره به ما، در درون و بیرون یاری رساند، باید از ولی مرشد پیروی کنیم. البته ولی مرشدی که برمی‌گزینیم، باید متخلق به اخلاق الهی باشد و هر صفتی را در موضع خود به کار برد. ما اگر حقیقتاً می‌خواهیم مختار باشیم؛ باید برای از بین بردن موانع آزادی در خارج، به فکر از بین بردن موانع درونی باشیم که این مهم، جز با تبعیت از ولی حق حاصل نمی‌شود. هرچند سعی و تلاش انسان در اکتساب کمالات و فضایل اخلاقی، برای رهایی از تنگناهای این جهان بسیار مؤثر است؛ اما دستگیری و هدایت اولیای الهی، نزدیک‌تر و مطمئن‌تر است.

۳. معرفت

گفت گفت تو چو در نان سوزنست	از دل من تا دل تو روزن است
(۳۵۲ / ۱)	
هرکه صاحب ذوق بود از گفت او	لذتی می‌دید و تلخی جفت او
(۴۴۹ / ۱)	
هرکه جز آگاه و صاحب ذوق بود	گفت او در گردن او طوق بود
(۴۵۶ / ۱)	

داشتن معرفت و اهل تمیز بودن منجی انسان از دام‌های اختیار است. انسان باید بکوشد که به‌وسیله ریاضت و صیانت نفس و پیروی از اولیای حق، ذوق باطنی خود را شکوفا سازد.

۴. هوشیاری

بی‌حس و بی‌گوش و بی‌فکرت شوید	تا خطاب ارجعی را بشنوید
تا بگفت و گوی بیداری دری	تو ز گفت خواب بویی کی بری
(۵۷۶ - ۵۷۵ / ۱)	
گفت و گوی ظاهر آمد چون غبار	مدتی خاموش خو کن هوش دار
(۵۸۴ / ۱)	

انسان باید عقلش را بر نفس خود چیره سازد و خود را از قید و بند حواس ظاهر و عقل جزئی دنیا طلب رها کند؛ تا لیاقت آن یابد که به‌سوی حق رجوع کند. زیرا تا زمانی که آدمی به ظاهر جهان مشغول باشد؛ هرگز نمی‌تواند به باطن آن راه یابد.

نتیجه

موضوع جبر و اختیار یکی از مباحث مهمی است که همواره ذهن بشر را به خود معطوف کرده است. از مسائل

مهمی که در حوزه جبر و اختیار مطرح است، مسئله دامنه اختیار است. اختیار انسان که از آن تعریف به حضور من به صورت نظارت یا تسلط بر انجام فعل می‌شود، مطلق و نامشروط نیست؛ بلکه دارای دامنه و محدوده است. دامنه اختیار تحت تاثیر عوامل درونی و بیرونی محدود یا وسیع می‌شود؛ به همین دلیل افراد مختلف، دارای گستره اختیاری متفاوتی هستند. هرچه تاثیر عوامل بیگانه در فعلی بیشتر باشد؛ از میزان اختیاری بودن آن کاسته و بر جبر آن افزوده می‌شود و برعکس، هرچه تاثیر عوامل بیگانه بر فعل کمتر باشد از جبری بودن آن کاسته شده و بر اختیاری بودنش افزوده می‌شود. پدیده‌هایی بیرونی مثل ظلم و ستم، تقلید، تظاهر، دوبین بودن، اعمال زور و ... در کنار پدیده‌های درونی مانند خشم و شهوت، غرض، طمع؛ کینه، مکر و ... دامنه اختیار را محدود می‌کنند. و امور بیرونی مثل عدالت، پیروی از اولیا حق؛ ریاضت، ترک دنیا و ... در کنار عوامل درونی مانند صبر، عاقبت‌بینی، پندپذیری، داشتن روان پاک، و ... موجب گسترده شدن دامنه اختیار می‌شود. انسان تا در بند عوامل محدودکننده اختیار است، از لذات گسترده بودن اختیار بی‌بهره است. مولانا عنایت الهی، پیروی از ولی حق، معرفت و هوشیاری را عناصر رهایی‌بخش فرد از دام عوامل محدودکننده اختیار معرفی می‌کند. در نظر ایشان اوج گستره اختیار بشر، زمانی است که او به مقام فنای فی‌الله برسد.

منابع و مأخذ

۱. ابن سینا، ابوعلی حسین بن عبدالله، ۱۴۱۱ ق، *التعلیقات*، بی‌جا، مکتب الاعلام الاسلامی.
۲. ارسطو، ۱۳۶۸، *اخلاق نیکوماخوس*، ترجمه ابوالقاسم پورحسینی، تهران، دانشگاه تهران.
۳. امیرضیائی، ایرج، «نگاهی به جبر و اختیار از منظر مولوی»، *فصلنامه، نامه انجمن، مجموعه تاریخ*، ش ۷، ص ۱۱۸ - ۱۰۹.
۴. ایزدی طامه، احمد و دیگران، آذر و دی ۱۳۸۸، «صبر، مبانی نظری و کارکردهای روانی - اجتماعی»، *مجله علوم انسانی*، تهران، دانشگاه امام حسین علیه السلام، ش ۷۸، ص ۱۲۸ - ۱۰۱.
۵. ایزدی‌فرد، علی‌اکبر، ۱۳۸۶، «رشوه غیر مالی»، *فصلنامه مقالات و بررسی‌ها*، تهران، دانشگاه تهران، ش ۷۵، ص ۲۸ - ۱۱.
۶. جبران، خلیل جبران، ۱۳۸۵، *پیامبر و دیوانه*، مترجم سیمین پناهی فرد، تهران، نیک فرجام.
۷. جعفری، محمدتقی، ۱۳۴۷، *جبر و اختیار*، بی‌جا، شرکت سهامی انتشار.
۸. رحمدل، غلامرضا، ۱۳۸۴، «نگاهی به ساختار اجتماعی اندیشه مولوی در مثنوی»، *مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز*، ویژه زبان و ادبیات فارسی، شیراز، دانشگاه شیراز، ش ۲۲، دوره ۲۲، ص ۶۸ - ۵۱.
۹. رحیم‌نژاد، سلیم، ۱۳۶۴، *حدود آزادی انسان از دیدگاه مولوی*، تهران، طهوری.

۱۰. زمانی، کریم، ۱۳۸۶، *میناگر عشق*، تهران، نی.
۱۱. زمانی، کریم، ۱۳۸۸، *شرح جامع مثنوی معنوی*، تهران، اطلاعات.
۱۲. صدرا، علیرضا، ۱۳۸۸، «عدالت متعالی»، *فصلنامه سیاست دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران*، تهران، دانشگاه تهران، ش ۹، دوره ۳۹، ص ۱۹۵ - ۱۷۵.
۱۳. فروهر، نصرت‌الله، ۱۳۸۶، «مولانا و گیر و دار جبر و اختیار، فرهنگ»، *فرهنگ ویژه‌نامه مولوی*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ش ۶۳ و ۶۴، ص ۵۱۸ - ۴۹۵.
۱۴. قائمی مقدم، محمدرضا، ۱۳۸۴، «روش عبرت‌دهی در قرآن»، *فصلنامه تربیت اسلامی*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ش ۱، ص ۳۸ - ۹.
۱۵. قدردان قراملکی، محمدحسن، ۱۳۸۴، *نگاه سوم به جبر و اختیار*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۶. قنبری آلتقی، محسن، ۱۳۸۸، «مرجعیت عدالت در دولت دینی»، *ماهنامه معرفت*، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ش ۱۴۲، ص ۸۰ - ۶۹.
۱۷. قنبری، بخشعلی، ۱۳۸۸، «موانع خودشناسی از نظر مولوی»، *ماهنامه اطلاعات حکمت و معرفت*، تهران، موسسه اطلاعات، ش ۴۳، ص ۳۴ - ۲۹.
۱۸. مصباح، محمدتقی، ۱۳۸۷، «اخلاق و عرفان اسلامی»، *ماهنامه معرفت*، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ش ۱۳۱، ص ۱۲ - ۵.
۱۹. مولوی، جلال‌الدین محمد بن حسین البلخی، ۱۳۷۰، *مثنوی معنوی*، از روی چاپ رینولد الین نیکلسون، تهران، طلوع.
۲۰. نیکویخت، ناصر، ۱۳۸۸، «مولوی و حل معمای جبر و اختیار در مکتب عشق»، *فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*، تهران، دانشگاه آزاد واحد تهران جنوب، ش ۱۵، ص ۱۸۶ - ۱۵۷.
۲۱. همایی، جلال‌الدین، ۱۳۶۹، *مولوی نامه*، تهران، آگاه.
۲۲. همایی، جلال‌الدین، ۲۵۳۶ *شاهنشاهی*، دو رساله در فلسفه اسلامی، تهران، انجمن شاهنشاهی فلسفه ایران.

